

شاعر: اشرف السادات کمانی

در عشق تو شمع جان،  
آتش زده دنیا را  
افسانه تو بر لب، نقشی زده  
هر جا را  
همسایه خورشیدی، با  
گرمی جان دارم...  
عشقی به تو از ماه و تا  
خشکی و دریا را  
احوال، دگرگون و، چون  
لاله ی پر خون است  
با حال پریشان دل، نقشی  
زده فردا را  
تو عشق بدون وصف، پر  
رنگ ترین احساس  
با مهر و وفا دادی، پاکی  
همه دلها را



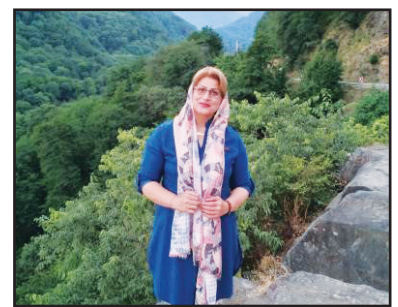
شاعر: مریم یوسفی



شاعر: رویا افشار



شاعر: اشرف رشیدیگی



شاعر: فریبا نجفی

دلارام!

یکبار دگر، وقت سرائیدن من شد  
امروز، زمین، گرم پرستیدن زن شد  
آنقدر که مست است زمین از می مهرش  
این جام شراب ازلی، رطل کهن شد!!  
امروز نه، هر روز هوای دل مادر  
چون یاس و چو محبوبه و چون عطر ختن شد  
یکبار دگر، شاعره ای با دل پرواز  
آماده ی رفتن ز غم از قالب تن شد!  
عمریست که در سلسله ی محفل عشاق  
مادر، خود آرایه ی هر شعر و سخن شد  
عشقی که دلارام ترین ساغر هستی ست  
خنیاکر مستانه ی گلهای چمن شد!!  
دلشاد، نگاری ز دل بغض و قفسها  
مشغول خرامیدن و فریاد زدن شد!!  
امروز، زنی شعر گهر بار غزل را  
آهوی خرامان، صنم دشت و دمن شد!  
او کیست که پروانه ی دُرانه ی عشقت؟  
مادر که مسیحای غزلواره ی من شد!!

کوچه ی خاطره ها

عشق،  
شیرینی لبخند ملیحیست  
که فقط بر لب توست  
لذت عشق، هم آغوشی نیست  
عشق، حرمت دارد  
لذت عشق نگاهيست که با آن  
دل من  
به تپش می افتد  
لذت عشق  
برای من عاشق  
گذر از آن کوچه ست  
که برای من و عشقم  
خالق خاطره ی شیرین  
اولین دیدار است  
کاش من، خاک همان  
کوچه ی خاطره ها بودم که  
عشق هر روز از آن میگذرد  
تا که با لمس قدم هایش بر  
دل و چشمانم  
میشد آرام دمی  
لحظه ای یا نفسی  
این ترک های دل،  
عاشق بشکسته ی من

از ازل تا به الست

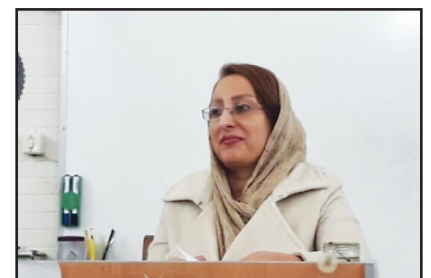
داده این باده به دست  
تا ابد مست  
از این باده ی تلخ  
همچو مجنونم  
با  
این  
دل ریش  
جان به شیرینی  
سودای نگاهش بستم  
\*\*\*\*\*  
تب را  
که نه بر گونه ام  
به گونه ای دیگر  
با قساوت  
به تنم انداخته اند  
که شب را  
به کابوسهای گاه گلی کلبه هایی  
مطروذ از تمدن  
در زیر خرواری  
از خجالت  
مدفون شده می بینم



شاعر: علی الوندی

خنده گل می شوی وقتیکه لب و او می کنی  
دفتر ناخوانده ربا عشق معنا می کنی  
هر کسی دارد سوالی از نگاه گرم تو  
در نگاه نرگست دیوانه پیدامی کنی

بیا بیا و بمان عشق جاودانه ی من  
بهار بعد خزان عشق جاودانه ی من  
به حتم میرسد آنروز ما به هم برسیم  
حواله کن به زمان عشق جاودانه ی من  
چگونه از تو و از بوسه هات بنویسم  
حواله کن به زمان عشق جاودانه ی من  
همیشه در جریانم به ریشه ات برسم  
شبهه آب روان عشق جاودانه ی من  
بیا که چشم من از انتظار خشکیده است  
مرا ز غم برهان عشق جاودانه ی من



شاعر: آرزو جمالی

بر فراز قله  
زنی  
پر غرور  
سپید کمنش را  
میاندازد  
تا روی زمستان را  
سیاه کند.  
\*\*\*\*\*  
انگار  
پشت شاخه های انگور  
خندیده بودیم  
به دانه های انار  
که اینگونه  
ریشه هایمان خشکید  
و طعم پاییز  
در دهانمان گس شد.



عاشقان دل را به دریا می زنند و غرق تو  
صید چون در دام تو افتاد حاشامی کنی  
غمزه هایت می کشد دل را به سمت پنجره  
با نگاهت کوچه را غرق تمنای کنی

خیل مشتاقان برای دیدنت جان می دهند  
پشته ها از کشته می سازی و غوغا می کنی  
جان جانانی عزیز چشم دل راباز کن  
ذوق را با چشمهایت غرق رویا می کنی



منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی